

گسترش کارکردی سازمان‌های منطقه‌ای؛ مطالعه موردی نفتا

طه اکرمی^۱

دانشجوی دکترای مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه تهران، تهران، ایران

احمد صبوری نژاد

دانشجوی دکترای مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه تهران، تهران، ایران

سید داود آقایی

استاد گروه مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه تهران، تهران، ایران

(تاریخ دریافت ۹۶/۵/۱ - تاریخ تصویب ۹۷/۱۰/۱۴)

چکیده

حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و پیامدهای ناشی از آن، باعث شد تا تروریسم و ضرورت مقابله با آن به اولویت اول سیاست خارجی آمریکا در نظم جهانی و سازمان‌های منطقه‌ای از جمله نفتا تبدیل شود. با توجه به این امر، سؤال اصلی مقاله حاضر این است که ایالات متحده آمریکا چگونه کشورهای عضو نفتا را به همراهی در برنامه مقابله با تروریسم متقاعد کرد؟ در پی یافتن پاسخی مناسب برای این پرسش، نویسندگان مقاله با استفاده از "تئوری شناخت" سعی کرده‌اند صعود مبارزه با تروریسم به صدر برنامه‌های امنیتی نفتا را توصیف و تبیین نمایند.

نتایج این پژوهش نشان می‌دهد آمریکا به‌عنوان تنها ابرقدرت نظام بین‌الملل تلاش کرد تا با ایجاد محرک‌ها و انگیزه‌های مختلف، کشورهای عضو نفتا را به همراهی با خود ترغیب نماید. در این راستا، این کشور از دو پایه تفکری "وابستگی تجارت - امنیت" و "امنیت بشر"، برای رسیدن به این هدف بهره جست.

واژه‌های کلیدی: تئوری شناخت، کارکردگرایی، نو کارکردگرایی، سازمان‌های منطقه‌ای، نفتا، حادثه ۱۱ سپتامبر.

Email: tahaakrami@gmail.com

^۱ نویسنده مسئول:

فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، سال یازدهم، شماره ۴۴، زمستان ۱۳۹۷، صص. ۹-۳۹.

مقدمه

پس از حوادث ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، مقابله با تروریسم برای آمریکا به مسئله‌ای جهانی تبدیل شد و ایالات متحده آمریکا نیز از طرق مختلف سعی کرد پاسخی مناسب برای مقابله آن داشته باشد. بر این اساس، پس از سال ۲۰۰۱، ضرورت اقدام علیه تروریسم در سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای و از جمله نفتا، برجسته شد. این امر موجب شد تا پیمان نفتا، وظایف و کارکرد خود را گسترش دهد؛ به نحوی که مسئله مبارزه با تروریسم که در ابتدا جزء اهداف اولیه تأسیس این پیمان منطقه‌ای نبود؛ بعداً در صدر برنامه‌های امنیتی آن قرار گیرد.

موافقت‌نامه تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا)^۱ در دسته سازمان‌های منطقه‌ای قاره آمریکا قرار می‌گیرد. پیمان نفتا پس از تلاش‌های دیپلماتیک در سال ۱۹۹۰ در دوره ریاست جمهوری بوش پدر در آمریکا، نخست‌وزیری برایان مولرونی^۲ در کانادا و ریاست جمهوری کارلوس سالیناس^۳ در مکزیک شروع و در سال ۱۹۹۲ "توافقنامه تجارت آزاد"^۴ نهایی شد (Holbein & Musch, 1994, 1-3). پس از آن تصویب این توافق به مجالس کشورهای ذی ربط سپرده شد.^۵ در آمریکا، تصویب این توافق در دوره ریاست جمهوری کلینتون انجام شد و او دو مورد (توافق بر همکاری در مورد نیروی کار) و (همکاری‌های محیط زیستی) را به آن اضافه کرد که پس از تلاشها و لابی‌گری بسیار، نهایتاً این توافق در اول ژانویه ۱۹۹۴ به مرحله اجرا درآمد.

با توجه به مطالب اشاره شده، سؤال اصلی مقاله حاضر این است که چرا کشورهای عضو یک سازمان منطقه‌ای مانند نفتا مسائل مرتبط به مبارزه با تروریسم را به‌عنوان اولویت و هدف خود پذیرفتند و حاضر شدند رهبری آمریکا در امر مبارزه با تروریسم را بپذیرند؟

^۱ North American Free Trade Agreement

^۲ Brian Mulroney

^۳ Carlos Salinas

^۴ Free Trade Agreement

^۵ موافقان این توافق در آمریکا در آن سال شامل ۱۳۲ جمهوری‌خواه و ۱۰۰ دموکرات در مجلس نمایندگان و ۳۴ جمهوری‌خواه و ۲۷ دموکرات در سنا می‌شد (Congress, 1993).

این پژوهش همچنین در تلاش است تا توضیحی تئوریک برای گسترش کارکردی^۱ یک سازمان بین‌المللی را بیابد. به نظر می‌رسد نگاه صرف‌مادی‌گرایانه رایج در نظریات روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای از توضیح علت افزوده شدن یک اولویت در صدر اولویت‌های یک سازمان منطقه‌ای و همچنین توضیح نحوه به ثمر رسیدن اهداف قدرت برتر عاجز است و می‌بایست نگاهی ایده‌محور که به نقش هنجارها و عوامل شناختی اهمیت می‌دهد را مورد توجه بیشتری قرار داد. جواب این امر را می‌توان در تلاش هژمون حاضر در این سازمان^۲ در نیل به اهداف خود از طریق فراهم کردن کالای عمومی^۳ یافت. اما معرفی مبارزه علیه تروریسم به‌عنوان کالای عمومی امر بسیار دشواری است؛ چرا که ممکن است همه اعضای آنرا به عنوان کالای عمومی تلقی نکنند. بنابراین سایر اعضا، در صورتی با خواسته‌های آمریکا همراهی می‌کنند که آنها نیز مبارزه با تروریسم را کالای عمومی دانسته و خود را ذی‌نفع در مبارزه علیه تروریسم ببینند. این مطالعه بیان می‌کند که گسترش کارکردی یک سازمان منطقه‌ای چون نفتا با تمرکز بر روی اهداف و قصد هژمون قابل توضیح است. در این راستا، توانایی آمریکا در کسب اجماع و متقاعد کردن سایر اعضا، دارای اهمیت زیادی است. در اینجا توانایی‌ها و تلاش‌های غیرمادی مانند تلاش‌های دیپلماتیک، جذابیت، هنجارسازی و توانایی ارائه ایده‌های جایگزین اهمیت زیادی دارد.

این پژوهش در سه بخش سازماندهی شده است. در بخش اول به طور اجمالی پیشرفتهای صورت گرفته پیرامون همکاری امنیتی و به ویژه مقابله با تروریسم در نفتا بررسی می‌شود. این بخش نشان می‌دهد که همکاری امنیتی پیرامون مبارزه با تروریسم، پدیده‌ای موقتی نیست و این امر در دستور کار نفتا وارد شده است. بخش دوم، تغییر کارکرد نفتا را بررسی می‌کند. این بخش رویکردهای مختلف تئوریک پیرامون تغییر یک سازمان بین‌المللی را بررسی می‌کند. تمرکز این بخش بر روی امتیازات و محدودیت‌های

^۱ منظور از گسترش کارکردی، افزایش کارکردها و وظایف تعریف شده برای سازمان است و با کارکردگرایی ارتباطی ندارد.

^۲ در این مقاله، منظور از هژمون، هژمونی در سازمان نفتا است.

^۳ کالای عمومی که گاهی از آن به نام کالای جمعی یا کالای اجتماعی یاد می‌شود، کالایی است که همه از مصرف آن منتفع می‌شوند. به این معنی که مصرف هر فرد، سبب کاهش مصرف سایرین از آن نمی‌شود.

رویکرد واقع گرا با تأکید بر توزیع قدرت و نقش هژمون است. همچنین پس از بررسی محدودیت رویکرد قدرت محور، این پژوهش پیشنهاد می کند که باید توجه بیشتری به راهبردهای هژمون در کسب اجماع و رضایت سایر اعضا شود. سومین بخش نیز به ظهور همکاری جهت مقابله با تروریسم در نفتا می پردازد. تمرکز اصلی در بخش سوم این مقاله بر فرآیندی است که کشورهای عضو، مسأله مقابله با تروریسم را به عنوان دستور کار و رسالت سازمان منطقه ای خود می پذیرند.

۱. چهارچوب نظری

نظریه های مختلفی پیرامون توضیح علت ظهور منطقه گرایی و گسترش کارکردی آن در ادبیات روابط بین الملل وجود دارند که در ذیل پس از بررسی برخی از آنها، نظریه منتخب مقاله توضیح داده خواهد شد.

۱-۱. نظریه های مختلف پیرامون شکل گیری و کارکرد سازمان های منطقه ای

از آنجایی که نفتا یک سازمان برای همکاری منطقه ای است، پویایی های آن می توانند توسط نظریه سازمان^۱ قابل توضیح باشند. طبق این نظریه، سازمان ها بازیگرانی مستقل اند که به محیط (پیرامونی) خود پاسخ و واکنش نشان داده و دارای منافع سازمانی اند. در واقع سازمان ها، ماهیت هایی متناسب با اهداف، منافع و اولویت های سیاستی خاص خود را دارا هستند (Ness & Berchin, 1988).

نفع بنیادین سازمان ها، حیات و بقای سازمان و مقاومت و یا تطابق در مقابل تغییرات خارجی است. در صورت مقاومت، سازمان ها واقعیت محیط جدید را نپذیرفته و تلاش می کنند تا از کارکرد، نقش و اهداف فعلی خود دفاع کنند. اما برخی مواقع، آنها اهداف جدید و حتی کارکردهای جدیدی را برای خود ایجاد می کنند. در این صورت، آنها اغلب تلاش می کنند تا با افزایش تعداد اعضای خود، سازمان را نیز سریع تر گسترش دهند (Dufty, 1972, p. 482). به عبارت دیگر، براساس نظریه سازمان، تغییر در سازمان، چه آن تغییر^۲

¹ Organization Theory

² Transformation

باشد و یا صرف گسترش، بر اساس خواست، منافع و اولویت‌ها و نهایتاً هدف غایی سازمان که بقاء است، توضیح داده می‌شود. بنا به نظر نرمن دافتی^۱ در صورت حمایت قاطع کشورهای عضو، سازمان در مقابل شرایط جدید استراتژی مخالفت مستقیم را در پیش خواهد گرفت ولی در غیر اینصورت، امکان افزوده شدن سایر اهداف به اهداف اولیه سازمان دشوار است (Dufty, 1972, p. 485). در نفتا نیز مشاهده می‌شود که به دلیل شرایط جدید ایجاد شده در محیط بین‌الملل، تغییر به سمت دستور کار مرتبط با امنیت به عنوان هدفی اصلی که خود نوعی تلاش از سوی نفتا جهت بقاء و مخالفت مستقیم به شرایط جدید بود، با حمایت تمام کشورهای عضو، در صدر اهداف نفتا قرار گرفت.

علی‌رغم جذابیتی که نظریه سازمان دارد، متأسفانه این نظریه در توضیح رفتار سازمان‌های بین‌المللی ناتوان است. یک سازمان بین‌المللی با سایر سازمان‌ها و از جمله شرکت‌ها^۲ در نوع روابط آنها میان مشتری^۳ و سازمان تفاوت دارد. فرض نظریه سازمان این است که سازمان و مشتریان، منافع مختلفی دارند. این فرض از تجربه سازمان‌ها و شرکت‌های بزرگ^۴ نشأت گرفته است. در این نوع سازمان‌ها، منافع مسئولان با منافع سهامداران متفاوت است. در مورد سازمان‌های بین‌المللی این امر بدین صورت است که بوروکرات‌های سازمان و کشورهای عضو، منافع مختلفی دارند و این مقایسه بروکرات‌ها و کشورهای عضو با مسئولان و سهامداران، صحیح نمی‌باشد؛ چرا که کشورهای عضو برخلاف سهامداران، ابزار بیشتری جهت تأخیرگذاری بر روند و کار سازمان‌های بین‌المللی دارند. سازمان‌های بین‌المللی تنها در صورتی می‌توانند منافع سازمانی خودشان را داشته باشند که بوروکراسی بسیار قدرتمند باشد و به طور کامل نهادینه شده باشد. یک نمونه در این مورد می‌تواند کمیسیون اروپایی اتحادیه اروپا باشد که به عنوان یک ماهیت مستقل و جدا از منافع ملی کشورها به آن نگاه شده است.

¹ Norman Dufty

² Firms

³ Client

⁴ Corporate Organizations

همان طور که نویسندگان واقع‌گرا نیز مطرح می‌کنند کار و روند سازمان‌های بین‌المللی چگونگی توزیع قدرت در سیستم بین‌الملل را نشان می‌دهد. به عبارت بهتر، منافع قدرت برتر در روند و کار سازمان‌های بین‌المللی منعکس شده است. در واقعیت، سازمان‌های بین‌المللی زیادی وجود ندارند که تحت تأخیر قدرت‌های برتر نباشند. لذا در توضیح تغییر در یک سازمان بین‌المللی باید انگیزه، منافع و اولویت‌های کشورهای عضو و منافع و انگیزه قدرت‌های برتر با هم بررسی شوند. حتی ساختار سازمان منطقه‌ای در یک تحول منطقه‌ای و تغییر کارکردی آن حائز اهمیت است. به عنوان مثال، نفتا دارای یک بروکراسی بسیار ضعیف بود؛ اما پس از گسترش کارکردی نقش آن در ۲۰۰۱، ضرورت به کارگیری بوروکراسی جدید و کارآمدتر احساس شد و نهایتاً، شاهد گسترش بوروکراسی نفتا به وضع کنونی آن هستیم (US Government Publishing Office, N.A).

به همین صورت می‌توان ادعا کرد که محیط در حال تغییر نیز می‌تواند عامل مهمی در تغییر کارکرد نفتا باشد. بر این اساس می‌توان گفت که محیط جدید معمولاً از یک اتفاق فاجعه‌بار و یا بسیار مهم نشأت می‌گیرد و سپس سازمان‌های بین‌المللی را مجبور به تغییر می‌کند. به عنوان مثال، پایان جنگ سرد علت اصلی تغییر کارکردی ناتو بود. به عبارت دیگر، تغییر یک رژیم بین‌المللی توسط یک شوک خارجی صورت می‌گیرد. کراسنر نیز مشابه چنین اعتقادی دارد. هرچند او معتقد است که تغییر رژیم تجارت بین‌الملل بیشتر به علت برخی اتفاقات مهم از جمله جنگ جهانی اول و رکود اقتصادی بود تا تغییر در نحوه توزیع قدرت در سیستم بین‌الملل (Krasner, 1976, p. 341).

بنابراین، تغییر در نفتا را می‌توان به حادثه ۱۱ سپتامبر نسبت داد؛ اما نسبت دادن تغییر در نفتا به تغییر در محیط بین‌الملل دو محدودیت دارد: اول اینکه این کار می‌تواند صرفاً یک نوع خاص از تغییر^۱ که گسترش کارکردی در همان حیطه است را توضیح دهد. مورد دوم این که پروسه و فرآیند تغییر، یک فرآیند طبیعی نیست و نیاز به توضیح دارد. همچنین اگر ما اهمیت شوک و فشار خارجی را نیز بپذیریم، هنوز نیاز هست که به این امر

^۱ Transformation

بپردازیم که چرا صرفاً برخی سازمان‌های خاص، تغییر را تجربه می‌کنند و این که این تغییر در آن سازمان‌ها چگونه میسر است؟

شاید در مورد نحوه گسترش کارکردی یک سازمان منطقه‌ای بتوان کمک بیشتری از نظریه‌های همگرایی منطقه‌ای گرفت. نظریه‌های همگرایی منطقه‌ای بیشتر بدین منظور گسترش یافته‌اند تا همگرایی در اروپا را توضیح دهند؛ چرا که تشکیل اتحادیه اروپا، نگاه واقع‌گرایی غالب، که سیستم بین‌الملل را در آنا‌رشی و درگیری می‌دید، را با چالشی جدی روبرو کرد. از نظریه‌پردازان مهم این حیطه، ارنست هاس^۱، که نوکارکردگراست، اعتقاد دارد همکاری در حوزه سیاست ملایم آغاز می‌شود، اما به نظر او، برخلاف میترانی^۲، اقتصاد و سیاست کاملاً از هم جدا نیستند و به اهمیت سیاسی مسائل اقتصادی اذعان دارد. یکی از مفاهیم مورد استفاده هاس، سرایت یا سرریزی است. فرض او بر این است که ابعاد مختلف حیات اقتصادی به هم وابسته‌اند. در نتیجه، هر اقدامی برای همکاری در یک بخش، مستلزم همکاری در بخش‌های دیگر می‌شود و همکاری از یک بخش به بخشی دیگر سرریز می‌کند. عکس آن نیز صحیح است؛ یعنی بروز مشکل در یک بخش می‌تواند همکاری در بخش‌های دیگر را نیز مختل نماید (مشیرزاده، ۱۳۸۴، صص ۶۱-۶۴) اما این نگاه کارکردگرایانه، که گسترش کارکردی تدریجی یک سازمان منطقه‌ای را پیش‌بینی می‌کند، در مورد اروپای غربی صدق می‌کند. کارکردگرایی و نوکارکردگرایی بیان می‌کنند که وابستگی متقابل و همکاری از مسائل فنی و یا مسائلی که چالش برانگیز نباشد شروع شده و سپس به دلیل سرریز،^۳ این همکاری به سیاست علیاً^۴ و نهایتاً همگرایی سیاسی می‌انجامد (Kelstrup, 1998, p. 15). برای نوکارکردگرایان، این روند طبیعی و خود به خودی تلقی نمی‌شود. از نظر آنها در این پروسه سیاسی، سیاستمداران، بوروکرات‌های نهادهای فراملی، گروه‌های

¹ Ernst B. Haas

² David Mitrani

³ Spill over

⁴ High politics

فشار و نظر عموم اهمیت زیادی دارد (O'Brien, 1995, p. 696). می توان مهمترین ابعاد منطقه گرایی طبق نوکارکردگرایی را به طور ذیل خلاصه کرد:

• سرایت یا سرریز کارکردی؛

• سرریز سیاسی؛

• اهمیت سازمان های فراملی (Obydenkova, 2011, p. 90).

اما در مورد نفتا و در مورد سرریز کارکردی و حتی سیاسی آن، نمی توان با قطعیت صحبتی کرد و در این قسمت، نوکارکردگرایی جواب خوبی برای نفتا و امنیتی شدن آن ندارد. کارکردگرایی نیز، نمی تواند در مورد گسترش کارکردی نفتا به کار رود؛ چرا که همکاری منطقه ای در نفتا حتی در سطح فنی غیر سیاسی نیز، به مرحله ای نرسید که بتواند به عنوان پایه و مبنایی تلقی شود که پس از آن سرریز رخ دهد (Shaw & Grant, 2011, p. 120). در بهترین حالت، این امر توانست صرفاً به برخی همکاری های محدود میان شهرهای مرزی در زمینه محیط زیست و یا قاچاق مواد مخدر منتهی شود که به هیچ وجه قابلیت سرریز در آن دیده نمی شود (Kozák, 2012, p. 79). توسعه همکاری های اقتصادی که از ملزومات تسری می باشد نیز نتوانست آنطور که باید و شاید نیز در این سازمان شکل بگیرد. به عنوان مثال همگرایی اقتصادی از ۵۵.۷٪ در سال ۲۰۰۵، به ۴۸.۳٪ در سال ۲۰۱۱، آفت داشته است (Dosenrode, 2015, p.185). نفتا به هیچ وجه نمی تواند با مفهوم سرریز و کارکردگرایی توضیح داده شود. از دیگر علل شاهد بر این امر می توان به کاهش توازن تجاری^۱ آمریکا با سایر کشورهای عضو نفتا از سال ۱۹۹۳ تا سال ۲۰۱۴ و یا کاهش تجارت محصولات غیرنفتی آمریکا با کشورهای عضو نفتا در سال های پس از شکل گیری نفتا، اشاره کرد (Villarreal & Fergusson, 2015, p. 11). به عبارت بهتر، علت دیگری که به استناد آن می توان ضعف کارکردگرایی را نشان داد، این امر است که از ابتدای شکل گیری نفتا، همگرایی سیاسی و سرریز به آن، هدف و اولویت این سازمان منطقه ای نبوده است (Gilpin, 2001, pp. 355-356). آنچه در شکل گیری و

^۱ Trade Balance

پیدایش نفتا باید به آن توجه نمود، اهمیت کاهش تهدیدات خارجی و توجه به امنیت ملی بود (Gilpin, 2001, p. 357). لذا هر چند در صورت جلسات این سازمان بر مسائل اقتصادی تأکید شده است، اما اگر از این زاویه به نفتا بنگریم، نفتا چیزی جز یک محرک دفاعی در جهت حفظ جایگاه جهانی ایالات متحده آمریکا علی‌الخصوص در مقابل تهدیدی چون اتحادیه اروپا، نبود (Jones, 2007). علاوه بر این موضوع، برای آمریکا، نفتا ابزاری در جهت بهبود امنیت مرزی آمریکا و همچنین تلاشی در جهت گسترش دموکراسی در مکزیک نیز محسوب می‌شد. به عنوان مثال بوش پدر و جیمز بیکر، وزیر امور خارجه وقت آمریکا، نفتا را فرصتی بسیار مناسب در جهت ایجاد ثبات در مکزیک از طریق دموکراتیزه کردن آن دانستند (Keohane, 2000, p. 63). همچنین ایالات متحده از مدتها پیش به دنبال افزایش امنیت مرزی خود با کانادا و مکزیک بود. ایجاد نفتا، به این امر کمک شایانی کرد و باعث شد که ایجاد امنیت در مرزهای مشترک، دارای پشتوانه و اراده‌ای سیاسی و بویژه در جهت تأمین امنیت اقتصادی، گردد (Zagaris, 1996). مشکلات مرزی از مدتها پیش از نفتا میان آمریکا و همسایگانش وجود داشت. مشکلاتی از قبیل مهاجرت غیرقانونی، قاچاق مواد مخدر و کالا از جمله آن‌اند که این موضوع و تهدید بویژه در مرز مکزیک، بر منافع اقتصادی عاید از آن راه غلبه می‌کرد و لذا حل آن به جهت پیشبرد منافع اقتصادی در اولویت قرار داشت (Andreas & Biersteker, 2003).

۱-۲. رویکرد همگرا: اهمیت هژمون و عوامل شناختی

اتفاقات و روند تغییر نفتا بویژه پس از ۱۱ سپتامبر، به خوبی نشانگر نقش پررنگ هژمون یعنی ایالات متحده آمریکا به عنوان یک عامل کلیدی در گسترش کارکردی نفتا می‌باشد. شکل‌گیری نفتا از جمله نتایج تحولات عظیمی است که در صحنه بین‌المللی و پس از پایان جنگ سرد به وقوع پیوست و منجر به تشکیل قطب‌های اقتصادی جدید به‌ویژه از اواسط دهه ۱۹۸۰ به بعد شد. این گرایش‌های منطقه‌ای، به‌نوبه خود از ضرورت شکل‌گیری نظم اقتصادی جدید نشأت می‌گرفت، که اهداف فراملی و تشکیل بازار واحد جهانی را در نهایت دنبال می‌کرد (ابراهیمی‌نژاد، ۱۳۸۷، ص. ۳۱۳).

توجه و تأکید بر نقش هژمون در یک نهاد بین‌المللی دارای اهمیت و جایگاه تئوریک خاص خود است. در مبحث رژیم‌های بین‌المللی، ایجاد یک رژیم بین‌المللی معمولاً به عنوان محصول تلاشها و نیت هژمون دانسته می‌شود. در واقع وجود هژمون ضرورت و پیش‌نیاز تشکیل یک رژیم بین‌المللی است. نمونه کلاسیک این سنت تئوریک، ثبات هژمونیک است که وجود نهادهای موثر بین‌المللی را به ترکیبی تک قطبی از قدرت در منطقه ارتباط می‌دهد (Kindleberger, 1973). هژمون، انگیزه و ابزاری در جهت تأمین کالای عمومی دارد که دولت‌های کوچک‌تر را ترغیب به ورود به همکاری با نهادهای بین‌المللی می‌کند. هرچند این امر که هژمون دارای نیت خیر (هژمون بخشنده) است و یا به دنبال استثمار گروهی تحت عنوان منفعت گروهی و تحت رهبری خود است (هژمون سرکوبگر) قابل بررسی و مطالعه است اما آنچه حتمی است، ضرورت وجود هژمون در ظهور رژیم‌های بین‌المللی است (Snidel, 1985). نقش هژمون در به ثمر رسیدن منطقه‌گرایی نیز حیاتی به نظر می‌رسد. برخی محققان نیز بیان کرده‌اند حضور یک قدرت هژمونیک در موفقیت یک منطقه‌گرایی ضروری است. ماتلی^۱ نیز در مطالعه‌اش پیرامون نقش آلمان در اتحادیه اروپا از اهمیت وجود یک قدرت برتر در منطقه‌گرایی صحبت کرده و آورده است که: "یک همگرایی موفق نیاز به حضور رهبر و قدرتی بلامنازع در میان کشورهای دارد که به دنبال روابطی بهتر و نزدیک‌ترند" (Mattli, 1999). حتی پژوهشگرانی که طبیعت ساده‌انگارانه نظریه ثبات هژمونیک را نقد می‌کنند، پذیرفته‌اند که در نبود هژمون، ساخت رژیم دشوار نیز خواهد شد. کوهن^۲ در کتاب "پس از هژمونی"^۳ به اهمیت پویایی شناسی و تحول رژیم پس از ایجاد آن اشاره می‌کند. بنا به نظر او زمانی که رژیم‌ها ساخته می‌شوند، فارغ از خواست و نیت هژمون، آنها تمایل خاصی به عدم تغییر و بقاء دارند. کشورهای عضو نیز به دلیل منافع حاصله از رژیم، تمایل به ادامه روند آن دارند. توضیحات کوهن بیان می‌کند که روند کار رژیم پس از تشکیل، دارای کارکرد تأمین منفعت و اولویت‌های کشورهای

¹ Mattli

² Keohane

³ After Hegemony

عضو است. بنابراین هرگونه تغییر در رژیم، چه آفت، چه تغییر و چه زوال، همگی محصول روندهای سیاسی در میان کشورهای عضو است.

نقش هژمون صرفاً از جهت تشکیل نهادهای بین‌المللی اهمیت ندارد، بلکه در تغییر و تحول آنها نیز اهمیت دارد. "دولت‌های کوچک مجال تصمیم‌گیری در مورد نحوه و چگونگی پاسخ به تغییرات خارجی را ندارند. آنها به دنبال تعادل و اصلاح نیستند؛ بلکه این امر به آنها تحمیل می‌شود" (Keohane, 1984, p. 179). با این حال این طور برداشت می‌شود که کوهن عقیده دارد هژمون تنها تصمیم‌گیر در تعیین سرنوشت نهادهای بین‌المللی نیست. زمانی که هژمون خواهان تغییر نهادهای موجود است، ناچار است تا با کشورهای عضو همکاری داشته باشد. حتی در مواردی لازم است کشورهای عضو را متقاعد به اتخاذ تصمیمات مد نظرش کند. اگر چنانچه کشورهای ضعیف‌تر در یک نهاد بین‌المللی از تصمیمات هژمون سرباززنند، هژمون ناچار است یا آنها را متقاعد سازد و یا تهدید کند. محدودیت بنیادین توضیح قدرت محور در همین موضوع است که این رویکرد به نیت هژمون و خروجی به طور یکسان می‌نگرد و به فرآیندی که تصمیم‌های هژمون عملی می‌شوند، توجهی نمی‌کند. به عبارت دیگر، توضیح قدرت‌محور، موضوع بسیار با اهمیت فرآیند تغییر را رها می‌کند.

۳-۱. تئوری منتخب: نظریه شناخت^۱

نظریه‌های مختلفی پیرامون توضیح علل تغییر یک سازمان منطقه‌ای مطرح شده‌اند. این نظریه‌ها در نگاهشان به علل رفتار انسانی و مکانیزم آن متفاوت‌اند. یکی از این نظریه‌ها، نظریه شناخت است که بر نقش عوامل شناختی^۲ بر تغییر رفتار تأکید دارد می‌باشد (Bandura, 1989, p. 2). این نظریه بر این موضوع که چرا بازیگران رفتاری خاص از خود نشان داده و علل مؤثر بر آن تمرکز می‌کند (Bandura, 1997, p.3). یکی از مهمترین علل، تأخیر محیط و سپس نگاه خاص افراد تصمیم‌گیر می‌باشد که منجر به ارائه

¹ Cognition Theory

² Cognitive Factors

رفتاری خاص خواهد شد. طبق این نظریه، ذهن و دینامیک های آن، سازنده باور و تصویرهای یک فرد از محیط اطراف هستند (Snyder, 1978, p. 348) و لذا این تصویر ذهنی و نه آنچه در حقیقت هست، یا به عبارت دیگر، آنچه بازیگران از خود، دیگران و محیط تصور می کنند (Fiske & Taylor, 1991, p. 2)، مهمترین تأخیر را در شکل دادن به رفتار بازیگران دارد. به بیان دیگر، طبق این نظریه، افراد و کشورها نگاهی متفاوت با یکدیگر و متناسب با "محیط روانشناختی" خاص خود را نسبت به محیط پیرامونی دارن (Sprout & Sprout, 1965). مقاله پیش رو نیز، نظریه شناخت را به عنوان چارچوب نظری خود در توضیح علل تبعیت کشورهای عضو نفتا برگزیده است. این امر که تحت تأخیر سازه انگاران است، در واقع تکمیل کننده خردگرایی نیز محسوب می شود. رویکرد سازه انگارانه و شناخت محور بر نقش دانش، اندیشه ها، ادراک، هویت و فرهنگ در روابط بین الملل تأکید دارد. اینکه یک فرد چگونه می بیند، درک می کند و می فهمد بسیار با اهمیت تر از آن چیزی است که در واقعیت وجود دارد. دانش بین الاذهانی که محصول تعامل میان بازیگران است، رفتار بازیگران را شکل می دهد. در همکاری های بین المللی، وجود درکی مشترک از منافع، هویت جمعی و اندیشه ها هستند که منافع و اولویت های دولت ها را شکل می دهند. راونهیل^۱ تحت تأخیر کاتزنشتاین^۲ بر عامل ارزش در همکاری بین الملل تأکید می کند. "تعامل استراتژیک در و یا از طریق نهادهای اقتصادی می تواند نگاهی که بازیگران از اقدام انفرادی و یا گروهی دارند را تغییر دهد. سپس هویت های مجزا کمرنگ شده و نهایتاً به بازتعریف منافع می رسد چرا که بازیگران به احتمالات مشترکی که هویت ها، اهداف و استراتژی های آنها را بازتاب دهد، می اندیشند" (Katzenstein, 1997, p. 5). علاوه بر این، تأخیرگذاری این باورها و ارزش های مشترک نیز از طریق ذیل اتفاق می -

افتد:

¹ Ravenhill

² Peter Katzenstein

۱. نخست از طریق تنظیم و تعیین دستور کار سیاست که براساس اولویت‌ها و ارجحیت‌های ذهنی این دستور کار شکل می‌گیرد؛
 ۲. تدوین سیاست‌ها و انتخاب‌ها که براساس ارزش‌ها و آرمان‌ها و اتخاذ آلت‌رناتیوی متناسب با هدف و ابزار نیل به آن (Rosati, 2000).
- به طور کلی انسان‌ها همواره به دنبال سادگی هستند و از هرگونه ابهام فاصله می‌گیرند. آنها اساساً احتمالات را درست متوجه نمی‌شوند (Tetlock, 2005). در مجموع ویژگی‌های کلی انسان‌ها را در برخورد با داده‌های مرتبط با تهدید، می‌توان به شرح ذیل دانست:
۱. سادگی: رهبران سیاسی به دنبال ارزیابی تهدید از طریق ساده‌سازی جهان پیچیده هستند. (به عنوان مثال با هیتلر خواندن هرگونه دیکتاتور و جنایتکاری و یا تروریستی دانستن هرگونه انفجار یا جنایتی پس از ۲۰۰۱).
 ۲. انسجام: طبق نظریه شناخت، مردم به دنبال انسجام هستند و از اطلاعات ناقص و ناهمخوان باورها فاصله می‌گیرند. لذا گرایش آنها به مشاهده آن چیزی است که مؤید باور و اعتقاد فعلی آنان می‌باشد (Hirt & Sherman, 1985).
- لذا سیاستگذاران و رهبران، بر الگوهای ادراکی خود برای فهم جهان اطراف اتکاء می‌کنند و لذا ذهن آنها به دسته بندی و کلیشه سازی، ساده سازی و استنتاج ادراکی و نهایتاً استفاده از مقایسه های تاریخی متمایل خواهد بود. دسته بندی بدین معنی است که ذهن بشر را درک کرده و اطلاعات آنها را با کنارهم گذاشتن و مرتب سازی، دسته بندی می‌کند که این روند به کلیشه سازی می‌انجامد (Rosati, 2000). به گفته Bem^۱ این دسته بندی‌ها ابزارهای تفکر هستند که از آشوب مفهومی از طریق بسته بندی جهان به دسته های و مقوله های قابل مدیریت جلوگیری می‌کنند (Bem, 1970). این امر مسلماً منجر به ایجاد حالت دوم یعنی تمایل به ساده سازی و استنتاج ادراکی می‌شود و لذا نیاز به ساده سازی ادراکهای علی مشاهده می‌شود. همانطور که جرویس نیز آورده است: "مردم نیاز دارند تا آنچه در اطرافشان اتفاق افتاده است را تا جایی که می‌شود بتوانند توضیح دهند.

¹ Bem

توضیح اینکه پدیده ای قابل توضیح نیست و یا لاقط بدون افزودن استثناء قابل توضیح نباشد، از لحاظ روانشناسی و ذهنی مشوش ساز است" (Jervis, 1976). این مسیرهای علی بر عمل تأخیر می گذارند و به آن شکل می دهند. در واقع ایده ها به عنوان نقشه راه عمل می کنند و تصمیم گیران از میان آنها آنچه را که هنجارها و فهم آنها متناسب تر است را اتخاذ می کنند و همین باورها هستند که زمینه های همکاری جمعی را نیز فراهم می کنند و معمولاً بر قوانین سازمان های بین المللی نیز تأخیر می گذارند (Hasenclever, Mayer & Rittberger, 1996). که البته این امر در صورتی رخ می دهد که تغییرات در عقاید منجر به تغییر رفتار و یا به عبارتی یادگیری شود. این یادگیری می تواند منجر به تغییر استراتژی و حتی بازتعریف منافع ملی و اهداف شود. لذا همکاری های موجود نیز به طبع آن بنیان جدیدی خواهند یافت (Nye, 1987). مورد آخر نیز قیاس تاریخی نیز بنا به نظر فیسک و تیلور " برای کمک به اتخاذ قضاوت های پیچیده در شرایطی که اطلاعات دقیق و یا کافی وجود ندارد و به جهت تسریع تصمیم گیری، به کار می آید (Fiske & Taylor, 1991).

بر اساس مطالعات تجربی نیز، نقش عوامل شناختی در همکاری منطقه ای خصوصاً در همگرایی منطقه ای در اروپا بسیار محبوب است (Risse-Kappen, 1996). مطالعات بر روی نفتا و آپک نیز این امر را تأیید کرده اند. این مطالعات تأخیر فرهنگ و هویت را تأیید کرده اند. بنا به گفته یو^۱ نظریه های قدرت محور و منفعت محور قابل به توضیح علت تضعیف منطقه گرایی آپک و همچنین قوی تر شدن نفتا نیستند (Yu H.-S., 2003). به طور کلی، اندیشه ها و آرمان ها نیز در همکاری بین الملل اهمیت زیادی دارند چرا که چارچوب عمل و رفتاری اعضا را مشخص می کنند. اندیشه ها و آرمان ها نشانگر چیزی هستند که برای حکومت ها اهمیت دارد. بیرستکر^۲ نیز اعتقاد دارد که اندیشه ها " دارای قدرت تعیین این امر هستند که آنچه "طبیعی" به نظر رسد، لیکن قطعی و بلامنازع دانسته

¹ Hyuan-Seok Yu

² Thomas Biersteker

می‌شود" (Biersteker, 1995, p. 175). اندیشه‌ها و ایده‌های جدید می‌توانند سیاست و اولویت‌های کشورها را عوض کنند و به آنها کمک کنند تا به نحوی رفتار کنند که در فقدان آن اندیشه‌ها هرگز چنین رفتاری را انتخاب نمی‌کردند. به همین دلیل، اندیشه‌ها و ایده‌های جدید می‌توانند ابزاری با اهمیت در روند تغییر همکاری بین‌المللی فعلی و حتی ظهور آنها باشد. از این جمله می‌توان به شکل‌گیری "امنیت مشترک" به عنوان طرحی نو در شکل‌دهی به همکاری منطقه‌ای آسه آن^۱ داشته باشد (Dewitt, 1994)

۲. ظهور همکاری امنیتی در نفتا

همکاری‌های امنیتی پیرامون مبارزه با تروریسم، نوع همکاری‌های منطقه‌ای را دچار تغییر کرد و حتی همکاری‌های اقتصادی نیز رنگ و بویی امنیتی پیدا کردند که در ادامه به بررسی تأخیر این مقوله بر نفتا خواهیم پرداخت.

۱-۲. گسترش کارکردی نفتا: مبارزه با تروریسم

شروع نفتا یا "توافقنامه تجارت آزاد آمریکای شمالی"^۲ به دهم ژوئن سال ۱۹۹۴ و یک سال پس از اتمام بازار واحد اروپا^۳ باز می‌گردد. در آن سال دولت‌های کانادا، مکزیک و آمریکا مذاکرات درباره شکل‌گیری توافق تجارت آزاد را قبول و در ۵ فوریه سال ۱۹۹۱، مذاکرات را شروع کردند. در سال ۱۹۹۲ پیمان نفتا امضاء شد و در سال ۱۹۹۴ به مرحله اجرا درآمد (NAFTANOW, 2014). طبق این توافقنامه، تمامی تعرفه‌های گمرکی میان این کشورها طی ۱۵ سال باید از میان می‌رفت. حذف تعرفه‌های گمرکی و انجام توافقی تجاری که منجر به ایجاد بازاری یکپارچه و تجارتی آزاد در منطقه شده و بر روابط تجاری میان سه کشور آمریکا، کانادا و مکزیک تأخیر مثبت گذارد، از جمله اهداف نفتا بود (Congress, 2010, p. D488). همچنین این پیمان در نظر دارد تا کشورهای آمریکای لاتین را نیز به خود جذب کند (Floudas & Rojas, 2000). این روند تا سال ۲۰۰۱ بدون تغییر جهت یا افزوده شدن نقش‌های کارکردی خاصی ادامه یافت. اما پس از اتفاقات

¹ ASEAN

² North American Free Trade Agreement

³ European Single Market

سال ۲۰۰۱، طرح "مشارکت امنیت و شکوفایی"^۱ در نفتا و میان کشورهای عضو مطرح و در سال ۲۰۰۵ امضاء شد (Edwards Jr, 2007). این کارکرد جدید نفتا در نظر داشت تا همکاری منطقه‌ای را در راستای نیل به منافع مشترک اعضای نفتا افزایش دهد. این طرح در ۲۳ مارس ۲۰۰۵ در جلسه سران نفتا و با اعلام رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا، جورج بوش رسمیت یافت (Börzel, 2011, p. 13). اهداف این طرح بنا به قرار ذیل است:

۱. پاسخگویی به تهدیدات مشترک (در واقع تهدیداتی که آمریکا برای نفتا تعریف کرده بود و تهدید مشترکی محسوب نمی شدند)؛
۲. مقابله با چالش های اقتصادی؛
۳. مقابله با تهدیدات امنیتی (به عنوان مثال، در دسامبر ۲۰۰۱، بیانیه مرز هوشمند میان کانادا و آمریکا و مشابه آن، توافق مشارکت مرزی آمریکا - مکزیک میان آمریکا و مکزیک، امضاء شد. همچنین همکاری های بیشتر دفاعی و اطلاعاتی هم شامل این طرح می شود)؛
۴. ایجاد فضای امنیتی مشترک؛
۵. دقت بیشتر در ارائه مجوز ورود افراد و کالا به حریم نفتا؛
۶. تقویت طرح عملیاتی "مرز متحد"^۲ آمریکای شمالی؛
۷. تقویت نوراد^۳؛
۸. تقویت همکاری های قانون گذاری؛
۹. و نهایتاً تقویت همکاری های نظامی. (Council on Foreign Relations, 2005).

نهایتاً پس از این طرح، کلیه کشورهای عضو ملزم شدند علاوه بر رعایت موارد ذکر شده، نسبت به تهدیدات داخلی و خارجی همزمان توجه داشته باشند و تلاش کنند تا به افراد و

¹ Security and Prosperity Partnership

² Unified Border

³ North American Aerospace Defense Command (NORAD)

کالاهای با "ریسک و خطر پایین"^۱ اجازه عبور از مرزها داده شود. همچنین علاوه بر همکاری امنیتی و نظامی، همکاری اقتصادی، انرژی و زیرساخت‌های حمل و نقل نیز در این طرح در نظر گرفته شده است (Sciacchitano, 2008).

نکته دیگری که در این مورد قابل بررسی است، عدم نیاز تأیید این متن در کنگره و مجالس قانون‌گذاری کشورهای عضو بود. این همکاری هیچ متنی نیز ندارد و لذا دست‌ه‌زمن در تغییر آن و یا اعمال آن بنا به خواست خود و شرایط، بسیار باز خواهد بود. لذا آمریکا خواهد توانست آن جنبه از این همکاری را که برای او مهم‌تر است را برجسته نموده و نفتا را بر آن متمرکز نماید. لذا اگرچه نفتا دستورکار مشخصی ندارد، اما با این حال پس از ۱۱ سپتامبر، موضوع امنیت خصوصاً بحث مبارزه با تروریسم و امنیت مرزی جزء اصلی دستور کار آن شد (Bow & Anderson, 2015).

۲-۲. نقش ایالات‌متحده آمریکا در همکاری امنیتی در نفتا

گسترش کارکردی نفتا جهت دربرگیری دستور کار مرتبط با امنیت بیشتر به ۱۱ سپتامبر در سال ۲۰۰۱ مرتبط می‌شود. این امر همچنین می‌تواند نشان دهد که ایالات‌متحده آمریکا قدرت اصلی در پشت این گسترش کارکردی در نفتا بود.

پس از حمله ۱۱ سپتامبر، دولت آمریکا، طبق پیش‌بینی و آنچه در سند امنیت ملی و دکترین بوش پسر آمده بود، نظارت‌ها بر مرزهای جنوبی و شمالی خود را افزایش داد. ایالات‌متحده آمریکا تمامی وسیله‌های نقلیه را متوقف ساخت و ورود افراد را از کانادا و مکزیک نیز به شدت کاهش داد (Flynn, 2003, p. 38). پس از یازده سپتامبر، هر کامیون حدود ۱۰ دقیقه مورد بازرسی قرار می‌گرفت و در چند روز تکرار آن، این تأخیر به ۱۰-۱۲ ساعت رسید. نتیجه این تأخیرهای مکرر به خصوص در بخش اتومبیل، خسارت سنگین اقتصادی به دو کشور وارد کرد. "هر تأخیر چهار ساعته، ۷ میلیون دلار به کانادا و ۱۴.۳ میلیون دلار به میشیگان صدمه می‌زد (Government of Canada, 2005, p. 10)؛ بنابراین در جهت کاهش خسارت اقتصادی، دولت کانادا طرح اجرایی "مرز هوشمند"

¹ Low Risk

را پیاده کرد. آمریکا بدون توجه و هماهنگی با سایر کشورهای عضو نفتا پس از این اتفاق بلافاصله مرزهای خود و به تبع آن بازار و اقتصاد خود را به روی کانادا و مکزیک بست. آن دو بدون اینکه حتی نظری از آنها پرسیده شود، از بازار آمریکا، محروم شدند (Clarkson, 2008, p. 421).

پس از این اتفاق و آنچه در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تجربه شد، نخست وزیر کانادا ژان کریتین^۱ به وزیر امور خارجه اش جان منلی^۲ دستور داد تا با اعمال مسائل امنیتی، تأخیر در تجارت را کاهش دهد (Mace, 2008, 78). البته مکزیک نیز به مانند کانادا از این تأخیرها و خسارات اقتصادی آن ناراحت بود و لذا از طرح مشارکت در آمریکای شمالی حمایت می‌کرد (Paquin & James, 2014, p. 140). بنابراین در همان سال، میان بوش، رئیس جمهور آمریکا و فاکس، رئیس جمهور مکزیک ملاقاتی در تگزاس انجام شد که نهایتاً در سال ۲۰۰۵ منجر به تشکیل "اس پی پی"^۳ گشت (Ewell, 2005, p. 38). در جدول ذیل، مقایسه آنچه در مورد مرز پیش و پس از ۲۰۰۱ اتفاق افتاد آورده شده است.

اعلام مرز هوشمند ۲۰۰۱	پیمان کانادا و آمریکا در مورد مرز مشترک ۱۹۹۵
جابه جایی امن مردم	افزایش تجارت جهانی
جابه جایی امن کالا	تسهیل جابه جایی مردم
ایجاد زیرساختی امن	حفاظت در قبال قاچاق موادمخدر و ورود غیر قانونی مردم
تبادل اطلاعات در نیل به این اهداف	کاهش هزینه ها برای دولت ها و مردم

جدول شماره ۱. مقایسه قراردادهای مرزی در دو سال ۱۹۹۵ و ۲۰۰۱

همانطور که مشاهده می‌شود، در سال ۱۹۹۵ هدف، تسهیل سیاست درهای باز و کاهش هزینه‌های آن بود اما پس از سال ۲۰۰۱، امنیت مستقیماً در اولویت قرار گرفت و اقتصاد در اولویت بعدی و پس از امنیت قرار گرفت. بوش نیز در عملکرد خود به وضوح نشان داد که

¹ Jean Chretien

² John Manley

³ Security and Partnership of North America

اولویت او پس از ۱۱ سپتامبر امنیت است و در این راه حاضر است اقتصاد را قربانی کند (Paquin, 2009). این امر به وضوح نشان می‌دهد که این تغییر کارکردی برخلاف نظر کارکردگرایی و نوکارکردگرایی نه به دلیل بحث تسری، بلکه تأخیر پذیرفته از یک اتفاق خارجی همچون ۱۱ سپتامبر بود. به عنوان نمونه می‌توان به افزایش گشت مرزی به ۱۵ تا ۲۰ هزار نفر و یا تصویب لایحه FY2005 که به موجب آن هزینه امنیت مرزی تا سقف ۴۰۰ میلیون دلار می‌رسد که به معنی افزایش ۱۰۳٪ است، اشاره کرد (Ackleson, 2005). هرچند پیش از اتفاقات سال ۲۰۰۱ و در دوره ریاست جمهوری کلینتون، قانون "اصلاح مهاجرت و مسئولیت مهاجر"^۱ اجرا شد که مشابه طرح ۲۰۰۱ اما بسیار ضعیف‌تر از آن بود. به موجب این قانون، کلیه مهاجران و غیر آمریکاییان باید قبل از ورود یا خروج از آمریکا از پیش ثبت نام کرده و مجوز می‌گرفتند. این قانون بنا به اعتراضات کشورهای مکزیک و کانادا به علت تأخیر و وقفه‌ی زیادی که ایجاد می‌کرد، ملغی شد. اجرای مرز هوشمند از سال ۲۰۰۱ تا سال ۲۰۰۵ که رهبران کشورهای آمریکا، مکزیک و کانادا قرارداد "مشارکت امنیتی و شکوفایی آمریکایی شمالی"^۲ را اعلام کردند، ادامه یافت (Mace, 2008, p. 82). در این مرحله و پس از آن، از شدت مباحث امنیتی کاسته و بحث تجارت و اقتصاد، افزایش یافت. البته مخالفت‌هایی بر این امر مبنی بر عدم رعایت امنیت بشر و یا حقوق بشر نسبت به این سیاسی‌شدن مرزهای جنوبی و شمالی آمریکا وجود دارد (Abu-Laban, Jhappan, & Rocher, 2007). به طور کلی معرفی مسائل مرتبط با امنیت به نفتا به دلیل فشار و خواست آمریکا بود که خود را در جنگی تمام عیار با تروریسم می‌دید. در این راستا، آمریکا رویکردی چند جانبه را در پیش گرفت. همکاری با چین، روسیه و از طرفی کانادا و مکزیک در نفتا نمونه‌هایی از تلاش‌های دو جانبه و چند جانبه‌ای بود که نه تنها در سطح منطقه و از طریق ایجاد همکاری امنیتی، بلکه در شورای امنیت سازمان ملل متحد و در کمیته مقابله با تروریسم آن توسط آمریکا دنبال می‌شد.

¹ Illegal Immigration Reform and Immigrant Responsibility Act (IIRIRA)

² Security and Prosperity Partnership of North America

۳-۲. ضرورت رهبری و دنباله‌روی

اگرچه نقش آمریکا در تغییر جهت پیمان نفتا به سمت مسائل امنیتی مهم است، اما این به تنهایی توضیح دهنده این موضوع نخواهد بود. خواست آمریکا به تنهایی توضیح دهنده این تحول منطقه‌ای نبوده و لذا مطالعه پیرامون چرایی موافقت کشورها با این تحول، ضروری به نظر می‌رسد.

در این راستا، به نظر می‌رسد دو موضوع تأخیرگذار باشند. اولین مورد آن، این است که نفتا (خصوصاً آمریکا) و یا هر سازمان مشابه دیگر، تلاش می‌کند تا میان تجارت و امنیت ارتباطی منطقی پیدا کند تا از این طریق، همکاری امنیتی تبدیل به منفعت جمعی کشورهای عضو شود. طبق این ارتباط منطقی، کشورهایی که در حال حاضر مورد تهدید تروریسم یا سلاح‌های کشتار جمعی نیستند، خواهند پذیرفت که باید برای مقابله با آن همکاری کنند. در مورد نفتا، به عنوان مثال شاهد آن بودیم که چطور کشورهای عضو با پذیرش این اصل، وارد مشارکت بعدی یعنی مشارکت در شکوفایی و امنیت شدند. دوم اینکه، نفتا مفهوم امنیت بشر^۱ را مطرح کرد. بدین معنی که در جهت تأمین امنیت عمومی، مقابله با تروریسم ضروری است و لذا این امر، تبدیل به کالایی عمومی می‌شود و نه صرفاً بخشی از برنامه‌ای در جهت تأمین منافع و اهداف آمریکا. این دو عامل، در امر مقابله با تروریسم بسیار مهم‌اند؛ چرا که با تبدیل آن به عنوان بخشی از هدف نفتا، مشروع شناخته شده‌اند.

با این وجود شک‌گرایان^۲ اعتقاد دارند قصد و نیت اصلی آمریکا صرفاً استفاده از نفتا جهت تلاش‌های چند جانبه‌اش در جنگ با تروریسم و امنیت است. به همین دلیل آمریکا در سال ۲۰۰۲ تلاش کرد بین تأمین امنیت و رشد اقتصادی ارتباط برقرار کند. در برنامه

^۱ Human security

^۲ Skepticism

^۳ شک‌گرایان اعتقادی به جهانی‌شدن ندارند و بیشتر واژه بین‌المللی شدن را به کار می‌برند و آن را دارای سابقه قبلی می‌دانند. آنها همچنین اعتقاد دارند حاکمیت مفهومی است که می‌تواند به راحتی توسط بازیگران سیاسی قدرتمند، نقض شود. رئالیست-هایی مانند کراسنر - والتز در این گروه قرار دارند.

"گفتگو"^۱ سفیر ارشد آمریکا در همکاری‌های آسیا-پاسیفیک، لورنس گرینوود^۳ گفت، پشت ابتکارات آمریکا یک باور پایه وجود دارد و آن این است که "امنیت و رشد اقتصادی به هم وابسته‌اند" (Despeignes, 2003). که البته حتی در آسیا نیز برخی چون اگراوال و گولا حادثه ۱۱ سپتامبر در سال ۲۰۰۱ و نفتا در بازه سالهای ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۳ را از جمله عوامل غیر اقتصادی موثر بر تجارت در این منطقه می‌دانند (2013). به طور کل، آمریکا همواره بر تفکیک ناپذیری تجارت و امنیت و ضرورت وجود همکاری امنیتی در جهت رشد اقتصادی تأکید کرده است. پس از ۱۱ سپتامبر، برنامه‌های زیادی در دو سطح جهانی و منطقه‌ای به رهبری آمریکا در راستای تأمین امنیت مرزها که در ذیل آن حمل بار نیز تعریف می‌شود، انجام شده است (Peterson & Treat, 2008). این رهبری آمریکا همچنین منجر به پیروی اطلاعاتی دو کشور مکزیک و کانادا نیز تعمیم یافته است. به عنوان مثال، می‌توان به همکاری اطلاعاتی کانادا و آمریکا در امر مبارزه با تروریسم اشاره کرد که این امر توانست روند مبارزه کانادا را مطابق میل آمریکا تغییر دهد و البته صدماتی چون رخنه اطلاعاتی را برای کانادا در بر داشته باشد (Hussain, 2010). همچنین هزینه دیگر این امر برای کانادا، تغییر ساختار قانونی این کشور بود که پس از "برنامه ایجاد طرفیت مبارزه با جرم" و البته تروریسم در کانادا صورت گرفت و این برنامه هزینه‌ای در حدود ۱۵ میلیون دلار را سالیانه به کانادا تحمیل می‌کرد (Gabriel, 2010). از دیگر اقدامات کانادا که نشانه بارز لزوم پیروی از آمریکا را نشان می‌دهد، زنده شدن مفاد پیمان امنیتی اگدنسبرگ است که در دوران جنگ جهانی دوم بسته شده بود. به موجب این شرایط جدید، کانادا نه تنها مجبور شد در راهبردهای تهاجمی، بلکه در تدافعی و امنیتی آمریکا نیز مشارکت داشته باشد. به عنوان مثال، افزایش همکاری‌های مرزی، افزایش هزینه دفاعی و تقویت ارتش، امنیت قاره ای آمریکا- کانادا و حتی ایجاد وزارت ایمنی عمومی^۴ که

¹ Dialogue

^۲ برنامه‌ای که توسط وزارت خارجه آمریکا تهیه شده بود.

³ Lawrence Greenwood

⁴ Department of Public Safety

مشابه وزارت امنیت کشور آمریکا^۱ است را می توان نام برد (Paquin, 2009) که انجام این قبیل اقدامات و چرخش اولویت کشور از قدرت نرم و اقتصاد به امنیت، باعث کاهش تولید ناخالص داخلی کانادا از ۵.۲٪ در سال ۲۰۰۰ به ۱.۸٪ در سال ۲۰۰۱ و ۳.۴٪ در سال ۲۰۰۲ گردید (Stone & Solomon, 2005).

با ایجاد این ارتباط منطقی بین تجارت و امنیت، درک و نهایتاً نگاه جدیدی نسبت به مقابله با تروریسم در میان کشورهای عضو ایجاد شد. این ارتباط باعث شکل‌گیری هویتی جمعی و منافع مشترک میان و نهایتاً یادگیری جمعی اعضا گردید که این امر همکاری جمعی را تسهیل کرد. طرح مشارکت امنیت و شکوفایی به دلیل همین یادگیری بود که توانست منافع را در کشورهای عضو بازتعریف کند و تغییرات ساختاری را در ساختار اقتصادی و امنیتی جهان ایجاد کند. در این راستا هرچه که با این اولویت جدید مغایرت داشت و یا برای اجرای آن مشکل ایجاد می کرد به حاشیه رانده شد که از آن جمله می توان به بحث عبور کامیون های مکزیکی از خاک آمریکا را مطرح کرد. به عبارت دیگر این طرح، به طریقی برای حکمرانی منطقه‌ای تبدیل شد (Gluszek, 2014). نهایتاً با این منطق که تروریسم، فعالیت های اقتصادی را تهدید کرده و نهایتاً بر اقتصاد تأخیری منفی دارد و همچنین همه اعضا قربانیان احتمالی تروریسم خواهند بود، مقابله با تروریسم نفع مشترک همه تصور شد.

۲-۴. مقابله با تروریسم و امنیت بشری

نفتا که بزرگ ترین بلوک تجاری جهان است، در سال ۱۹۹۴ آغاز شد و این امر فرصت مناسبی برای کارتل‌ها علی‌الخصوص در مکزیکی جهت دسترسی به بازار آمریکا فراهم کرد. اما آنچه امنیت بشر نامیده می‌شود، در چارچوب نفتا از سال ۲۰۰۱ به بعد آغاز شد (McMahon et al, 2014, p. 107). این همکاری، یعنی تلاش در جهت ارتقاء امنیت بشر در آمریکای شمالی، بیشتر به همکاری در امنیت مرزی در مرز کانادا و مکزیکی با آمریکا مرتبط است. این همکاری در مرز شمالی آمریکا تا پیش از سال ۲۰۰۱ ضعیف و در

^۱ US Department of Homeland Security

مرز جنوبی آن، فقدان همکاری مؤثر بود (Cottam & Marenin, 2005). هرچند در سند امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۲ نیز به انجام کمک‌های انسان دوستانه و تعقیب تروریست‌ها حتی در خارج از مرزهای آمریکا اشاره شده است (National Security Council, 2002)، اما در داخل آمریکای شمالی، این موضوع بیشتر به افزایش امنیت مرزی محدود شد. آمریکا تلاش کرد تا تأمین امنیت مرز را، که در راستای مقابله با تروریست هم بود، در راستای راهی برای افزایش امنیت مردم و همچنین، پیشبرد تجارتي امن نشان دهد. به عنوان مثال، بسته شدن مرز به دلیل وجود هرگونه تهدیدی، میلیون‌ها دلار خسارت اقتصادی به هردو طرف می‌توانست برساند و لذا این همکاری نیز در راستای ایجاد ارتباط میان امنیت-تجارت و امنیت بشر تعریف می‌شود.

اما این امر را نمی‌توان با کارکردگرایی توجیه کرد. طبق نظر کارکردگراها و آنچه آنها سرریز می‌نامند، همگرایی باید حرکات زنجیرواری را ایجاد کند که نهایتاً به همکاری ختم شود. این در حالی است که این امر در نفتا به ویژه در مورد حقوق بشر در همه کشورهای عضو نفتا تاکنون به خوبی پیاده نشده است (Mace, 2008, p. 175). این عدم گسترش را در مورد دیگری که آن هم مرتبط با مرز می‌شود میان مکزیک و آمریکا در سال ۲۰۰۹ شاهد بودیم. در سال ۲۰۰۹ و پس از برخی اختلافات بر سر مرز و نحوه مدیریت آن، دولت مکزیک تعرفه گمرکی خود را بر برخی اقلام وارده از آمریکا اعمال کرد که پس از مذاکره با مسئولان این کشور، آنها این تعرفه‌ها را پنجاه درصد کاهش دادند ولی هنوز حذف نشده اند (Office of the President, 2011). این در حالی است که از جمله اهداف نفتا حذف کامل چنین تعرفه‌هایی بود.

به طور کلی، آمریکا با ایجاد ارتباط میان موضوعات امنیتی (به طور خاص تروریسم) و امنیت بشر با تجارت، توانست کشورهای عضو نفتا را متقاعد سازد که تهدید تروریسم، علیه منافع آنان نیز می‌باشد. بنابراین، تهدید تروریسم، نوعی تهدید محیطی از سوی سایر بازیگران شناخته شد که این تهدید به تجارت آنان نیز صدمه خواهد زد و لذا باید در مقابل آن واکنش نشان داد. لذا علاوه بر اتخاذ تدابیری جهت حفظ امنیت شهروندان خود در

مقابل تروریسم، باید به مقابله با آن در جهت تأمین امنیت تجارت نیز پرداخت. بدین طریق کشورهای عضو نفتا، رهبری آمریکا را در جنگ علیه تروریسم پذیرفته و برنامه‌ها و اولویت‌های آمریکا را بدون هیچ‌گونه مخالفتی در صدر برنامه‌های سازمان خود قرار دادند.

نتیجه‌گیری

گسترش کارکردی نفتا، پدیده‌ای خود به خودی و طبیعی نبوده و لذا نباید آن را ناشی از سرریز دانست. به همین دلیل، اکثر نظریه‌های مطالعات منطقه‌ای از جمله کارکردگرایی قادر به توضیح آن نیستند. اما واقع‌گرایی با تأکید خود بر نقش هژمون در سازوکار سازمان‌های منطقه‌ای، به خوبی از پس این کار برمی‌آید. هژمون می‌تواند نقشی مؤثر هم در ظهور و هم در تغییر یک سازمان بین‌المللی داشته باشد. گسترش کارکردی نفتا نیز به رهبری آمریکا که به دنبال استفاده ابزاری از آن در جهت طرح امنیتی جدیدش بود صورت گرفت. نظریه ثبات هژمونیک این تحول نفتا را از آنجا که این فرآیند نه طبیعی و نه تدریجی بود، به خوبی توضیح می‌دهد. اما آنچه همچنان بی‌پاسخ مانده است، چرایی پیروی سایر کشورها و موافقت آنها با خواست هژمون است. این امر صرفاً به دلیل قدرت مادی آمریکا نبود؛ چرا که در برخی مواقع، این نوع از قدرت، نیل به نتیجه مدنظر را تضمین نمی‌کند. به همین دلیل، آمریکا از روش‌های دیگری استفاده کرد که شامل استفاده از دو پایه تفکری وابستگی تجارت به امنیت و امنیت بشر بود. آنچه ایالات متحده آمریکا انجام داد، در واقع رهبری اذهان بود که نهایتاً منجر شد تا کشورها، مبارزه با تروریسم را به عنوان منفعت گروهی خود در نظر بگیرند.

آمریکا تلاش کرد تا با ایجاد محرک‌ها و انگیزه‌های متعدد، کشورهای عضو پیمان‌های منطقه‌ای مختلف و بویژه نفتا را به همراهی با خود ترغیب کند. این امر می‌تواند شامل برقراری پیمان‌ها و ملاقات‌های دوجانبه با کشورهای عضو، قراردادهای و کمک‌های نظامی و غیره باشد تا بتواند اعضا را به هماهنگی با تصمیمات خود وادار کند. این پژوهش، نقش هژمون در تغییر اولویت‌ها و کارکرد سازمان منطقه‌ای را رد نمی‌کند؛ اما در کنار آن، به

سایر عوامل از جمله عوامل شناختی نیز اشاره می‌کند. در واقع کشور هژمونی چون آمریکا، با نشان دادن تروریسم به عنوان تهدیدی مشترک و علیه منافع همگان، در نهایت توانست به خواست خود برسد و سایر کشورها را در همراهی با خود متقاعد سازد.

به طور کلی، آمریکا توانست محوریت مسائل امنیتی و علی‌الخصوص مبارزه با تروریسم را در نفتا که پیمانی سه جانبه است، نهادی سازد. با این وجود، برخی اعتقاد دارند به دلیل عدم توازن قدرت بین اعضاء و سوء ظن به دلیل تاریخ روابط موجود میان آمریکا با کشورهای عضو نفتا، هنوز موفقیت چندانی حاصل نشده است. بنابراین، این امر و عدم توانایی در توضیح امنیتی شدن نفتا، سندی بر رد سرریز و غیر قابل استفاده بودن کارکردگرایی و نوکارکردگرایی در مورد نفتا محسوب می‌شود. علی‌ای‌حال، هرچند عده‌ای این همگرایی منطقه‌ای و همکاری امنیتی را همراهی و برخی آمریکایی شدن نامیده‌اند، اما این امر و موارد ذکر شده، نشان از نقش پررنگ هژمون در تعیین برنامه، اهداف و اولویت های این سازمان منطقه‌ای یعنی نفتا دارد. یافته‌های این پژوهش می‌توانند به خوبی در مورد سایر سازمان‌های منطقه‌ای و یا فر منطقه‌ای مشابه، از جمله آپک پیاده‌سازی شوند و علت همراهی آنها با آمریکا در طرح مقابله با تروریسم را یافند.

منابع:

- مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۸۴). تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل. تهران: سمت.
- ابراهیمی‌نژاد، مهدی. (۱۳۸۷). سازمان‌های مالی و پولی بین‌المللی. تهران: سمت. چاپ ششم.
- موسی‌زاده، رضا. (۱۳۸۸). سازمان‌های بین‌المللی. تهران: میزان. چاپ دهم.
- Abu-Laban, Yasmeeen., Jhappan, Radha., & Rocher, Francois. (2007). *Politics in North America: Redefining Continental Relations*. Toronto: University of Toronto Press.
- Ackleson, Jason. (2005) Constructing security on the U.S.-Mexico border. *Political Geography*. 24. 165-184.
- Aggarwal, Vinod. K., & Govella, Kristi. (2013). *Linking Trade and Security: Evolving Institutions and Strategies in Asia, Europe, and the United States*. New York: Springer Science.
- Andreas, P., & Biersteker, T. (2003). *The Rebordering of North America: Integration and Exclusion in a New Security Context*. Routledge.
- Bandura, A. (1989). *Social Cognitive Theory*. Stanford University.
- Bem, Daryl. J. (1970). *Beliefs Attitudes and Human Affairs (Basic Concepts in Psychology)*. Wadsworth Pub Co
- Biersteker, Thomas. J. (1995). *The 'Triumph' of Liberal Economic Ideas in the Developing World*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Börzel, Tanja. (2011, August). *Comparative Regionalism: A New Research Agenda*. Berlin: Freie Universitat .
- Bow, Brian., & Anderson, Greg. (2015). *Regional Governance in Post-NAFTA North America: Building without Architecture*. Routledge.
- Clarkson, Stephen. (2008). *Does North America Exist?: Governing the Continent After NAFTA and 9/11*. Toronto: University of Toronto Press, Scholarly Publishing Division.
- Congress. (1993, 11 20). *H.R.3450 - North American Free Trade Agreement Implementation Act*. Retrieved September 20, 2015,

- from Congress.gov. available at: [www.congress.gov/bill/103rd-congress/house-bill/3450?q={%22search%22%3A\[%22nafta%22\]}](http://www.congress.gov/bill/103rd-congress/house-bill/3450?q={%22search%22%3A[%22nafta%22]})
- ----- (2010). *Congressional Record, V. 152, Pt. 20, Daily Digest of the 109th Congress, Second Session*. United States Congress.
 - Cottam, Martha. L., & Marenin, Otwin. (2005). The Management of Border Security in NAFTA: Imagery, Nationalism, and the War on Drugs. *International Criminal Justice Review, 15*, 5-37.
 - Council on Foreign Relations. (2005). *Building a North American Community: Report of an Independent Task Force*. New York: Council on Foreign Relations.
 - Despeignes, P. (2003, 10 20). *U.S. wants APEC agenda to include security issues*. Retrieved from USA TODAY: https://usatoday30.usatoday.com/news/washington/2003-10-19-us-apec_x.htm.
 - Dewitt, David. (1994). Common, Comprehensive and Cooperative Security. *Pacific Review, 1-15*.
 - Dosenrode, Søren. (2015). *Limits to Regional Integration (The International Political Economy of New Regionalisms)*. Ashgate Pub Co.
 - Dufty, Norman. F. (1972). Organizational Growth and Goal Structure: The Case of ILO. *International Organization, 26*, 479-498.
 - Edwards Jr, James. (2007, June). *The Security and Prosperity Partnership: Its Immigration Implications*. Retrieved from Center for Immigration Studies: <http://cis.org/articles/2007/back607.html>
 - Ewell, Gordan. F. (2005). *Mexico: Migration, U.s. Economic Issues and Counter Narcotic Efforts*. Nova Science Pub Inc.
 - Fiske, Susan., & Taylor, Shelly. (1991). *Social Cognition (McGraw-Hill Series in Social Psychology)*. McGraw-Hill Education.
 - Floudas, Demetrius. A., & Rojas, Luis. Fernando. (2000, December). Some Thoughts on AFTA and Trade Integration in the American Continent. *International Proplems, 4*, 371-389. Retrieved from Institute of International Politics and Economics: www.diplomacy.bg.ac.rs/mpro_sa00_4.htm.

- Flynn, Stephen. (2003). *Transforming Border Management in the Post September 11 World*. New York: Campbell Public Affairs Institute.
- Gabriel, Dana. (2010, 06 10). *Strengthening NAFTA Ties and the Push Towards a Common Security Front*. Retrieved from Global Research: www.globalresearch.ca/strengthening-nafta-ties-and-the-push-towards-a-common-security-front/19654.
- Gluszek, Alicja. (2014). The Security and Prosperity Partnership and the Pitfalls of North American Regionalism. *NORTEAMÉRICA*. 9(1), 7-54.
- Government of Canada. (2005). *Canada's International Policy Statement: A Role of Pride and Influence in the World-Defence*. Government of Canada-Department of National Defence.
- Hasenclever, Andreas, & Mayer, Peter, & Rittberger, Volker. (1996). Interests, Power, and Knowledge: The Study of International Regimes. *Mershon International Studies Review*. 40(2), 122-177.
- Hirt, Edward. R., & Sherman, Steven. Jeffrey. (1985). The role of prior knowledge in explaining hypothetical events. *Journal of experimental social psychology*. 21, 519-543.
- Holbein, James. R., & Musch, Donald. J. (1994). *NAFTA: final text, summary, legislative history & implementation directory*. New York: Oceana Publications.
- Hussain, Imtiaz. (2010). *The Impacts of NAFTA on North America: Challenges outside the Box*. Palgrave Macmillan.
- Jervis, Robert. (1976). *Perception and Misperception in International Politics*. Princeton, N.J: Princeton University Press.
- Jones, A. (2007). *NAFTA was signed because it made political sense*. University of St Andrews.
- Katzenstein, Peter. J. (1997). *Asian Regionalism in Comparative Perspective*. Ithaca: Cornell University Press.
- Kelstrup, Morten. (1998). *Integration theories: history, competing approaches and new perspectives*. Copenhagen: Copenhagen Political Studies Press.

- Keohane, Robert. O. (1984). *After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy*. Princeton: Princeton University Press.
- Keohane, R. (2000). In B. Tomlin, & M. Cameron, *The Making of NAFTA: How the Deal Was Done*. Ithaca.
- Kindleberger, Charles. P. (1973). *The World in Depression, 1929-1939*. Berkeley and Los Angeles, CA: University of California Press.
- Kozák, KRYŠTOF. (2012). *Asymmetric Integration under NAFTA*. ACTA UNIVERSITATIS CAROLINAE-STUDIA TERRITORIALIA.
- Krasner, Stephen. D. (1976). State Power and the Structure of International Trade. *World Politics*, 28, 341.
- Mace, Gordon. (2008). *Regionalism and the State: NAFTA and Foreign Policy Convergence*. Ashgate Pub Co.
- Mattli, Walter. (1999). *The Logic of Regional Integration: Europe and Beyond*. Cambridge: Cambridge University Press.
- McMahon, Patrice. C., White, Tyler. R., & Hillebrecht, Courtney. (2014). *State Responses to Human Security: At Home and Abroad (Routledge Studies in Human Security)*. Routledge.
- NAFTA NOW. (2014). *North American Free Trade Agreement*. Retrieved from NAFTA NOW.ORG: www.naftanow.org/about/default_en.asp.
- National Security Council. (2002, September). *National Security Strategy 2002*. Retrieved September 20, 2015, from The White House: <http://georgewbush-whitehouse.archives.gov/nsc/nss/2002/nss4.html>.
- Ness, Gayl. D., & Berchin, Steven. R. (1988). Bridging the Gap: International Organizations as Organization. *International Organization*, 42, 254-274.
- NYE, JOSEPH S., JR. (1987) Nuclear Learning and U.S.-Soviet Security Regimes. *International Organization*. 41, 371-402.
- O'Brien, Robert. (1995). North American Integration and International Relations Theory. *Canadian Journal of Political Science*, 28(4), 693-724.

- Obydenkova, Anastassia. (2011). Comparative regionalism: Eurasian cooperation and European integration. The case for neofunctionalism? *Journal of Eurasian Studies*, 87-102.
- Office of the President. (2011, July). *USTR Kirk on Reduction of Tariffs on U.S. Exports, Resolution of U.S.-Mexico Cross-Border Trucking Dispute*. Retrieved from Office of the United States Trade Representative: Executive Office of the President: <https://ustr.gov/about-us/policy-offices/press-office/press-releases/2011/july/statement-ambassador-ron-kirk-reduction-tariffs-us-ex>
- Paquin, Jonathan. (2009). Canadian Foreign and Security Policy: Reaching a Balance between Autonomy and North American Harmony in the 21 Century, *Canadian Foreign Policy (CFP)*. 15(2), 99-108.
- Paquin, Jonathan., & James, Patrick. (2014). *Game Changer: The Impact of 9/11 on North American Security*. UBC Press.
- Peterson, Joann, & Treat, Alan. (2008). The Post-9/11 Global Framework for Cargo Security. *Journal of International Commerce and Economics*. 1-30.
- Risse-Kappen, Thomas. (1996). *Collective Identity in a Democratic Community*. New York: Columbia University Press.
- Rosati, A. Jerel. (2000). The Power of Human Cognition in the Study of World Politics. *International Studies Review*. 2(3), 45-75.
- Sciacchitano, Katherine. (2008). *From NAFTA to the SPP: Here comes the Security and Prosperity Partnership, but—what security? whose prosperity?* Retrieved from Dollar and Sense: www.dollarsandsense.Org/archives/2008/0108sciacchitano.html
- Shaw, Timothy., & Grant, J. Andrew. (2011). *The Ashgate Research Companion to Regionalisms (The International Political Economy of New Regionalisms)*. Ashgate.
- Snidel, Duncan. (1985). The Limits of Hegemonic Stability Theory. *International Organization*, 39, 579-614.
- Snyder, Jack. (1978). Rationality at the Brink: The Role of Cognitive Processes in Failures of Deterrence. *World Politics*, 344-365.

- Sprout, Harold., & Sprout, Margaret. (1965). *The Ecological Perspective on Human Affairs*. Princeton: Princeton University Press.
- Stone, Craig. J., & Solomon, Binyam. (2005). CANADIAN DEFENCE POLICY AND SPENDING. *Defense and Peace Economics*. 16 (3), 145-169.
- Tetlock, Philip. E. (2005). *Expert political Judgment: How good is it? How can we know?* Princeton: Princeton University Press.
- US Government Publishing Office. (N.A.). *North American Free Trade Agreement: Structure and Status of Implementing*. Retrieved September 20, 2015, from US Government Publishing Office: <http://www.gpo.gov/fdsys/pkg/GAOREPORTS-GGD-95-10BR/html/GAOREPORTS-GGD-95-10BR.htm>.
- Villareal, M. Angeles., & Fergusson, Ian. (2015). *The North American Free Trade Agreement (NAFTA)*. Congressional Research Service.
- Yu, Hyun. Seok. (2006). *Explaining the Functional Expansion of a Regional Organization: The Case of Security Cooperation within APEC*. Center for International Studies, Inha University.
- ----- (2003). Explaining the Emergence of New East Asian Regionalism: Beyond Power and Internet-Based Approaches. *Asian Perspective*, 27, 261-288.
- Zagaris, B. (1996). International criminal and enforcement cooperation in the Americas in the wake of integration: A post-Nafta transition period analysis with special attention to Mexico. *Southwestern University Journal of Law and Trade in the Americas*, 1-99.